



۲۰۱۶/۰۳/۲۳



م. اسحاق نگارگر

سرودی برای نوروز

یکی از برنامه سازان ایرانی بخش فارسی بی بی سی پیش از نوروز سال ۹۳ با اصرار از من می خواست که برای برنامه نوروزی اش شعری شاد و مست بگویم و من برایش می گفتم که سرودی شاد را قلبی شاد می تواند سرکند و برای من دیگر با این همه غم و درد، قلب شاد نمانده است اما سروده من همین بود که اکنون می خوانید و بالطبع این شعر در برنامه او که برنامه سرود و شادی بود راه پیدا نکرد و من هم نشرش نکردم. اینک آن را در این جا میگذارم تا یک اندازه از گیر و دار روزگار در امان بماند. ۴ حمل ۱۳۹۵ هـ ش - ۲۳ مارچ ۲۰۱۶ م - نگارگر

سرودی برای نوروز

گرامی خواهی دارم که هی ازمن، سرود نغز میخواهد،
سرود نغز و شیرین بهر نوروزی که در راهست،
و این نوروز هر سو با گل و با سبزه همراهست،
ولی این خواهر فرزانه من خوب می داند
که آنجا اندران شهر خموشانی که من دارم،
در آنجا آب ها آینه ماه درخشان نیست،
شب نوروز سر تا پای آن دیگر چراغان نیست.
در آنجا سفره نوروز را خالی ز نان یابی،
گجا از هفت سین و سبزه و سنبل نشان یابی،
دگر اندر گلهستانش گل و سبزه نمی روید،
دگر ابر نوازشگر گلابش را نمی شوید،
در آنجا روز و شب هر سو تگرگ مرگ می بارد؛
در آنجا دست خون آلوده، تخم درد می کارد.
بگو من از کدامین لطف نوروزی غزل خوانم؟
در آنجا مرمین دست نکو رویان دگر عمریست،
که با دف رشتنه پیوند پگسته؛
نیابی دختران را مست پاکوبی شب نوروز،
و هر سالی که می آید،

تو گویی خامه نوروز،

کتاب ناتمام سر نوشتش را همی گیرد
و باب تازه ای از گشت و خون را می کند آغاز؛
دگر بوی آکاسی سرخوش و مستش نمی سازد،
که هر سو بوی خون و بوی باروت است،
مرا بگذار تا مانند جغد خسته از پرواز،
بر این شام سیاه مردم خود شعر غم خوانم،

ولی خود در شب نوروز،

کنار سفره رنگین نوروزی؛

به یاد ما و رنج ما یکی دست دعا بردار
و آن سوز دعا با قطره اشکی به هم آمیز،
مگر اشک تو خواهر در دل دیوانگان من؛
تنور دشمنی و کینه را خاموش گرداند،
و یک دریا صفا و دوستی را ارمغان آرد،
که اندر خانه های ما دگر باره عمو نوروز،
نوای عشق و شادی را کند بار دگر آغاز.

سرود از من خواه خواه،

تو اشکی با صفای مادرانه ارمغانم کن،
که دیگر چشمه اشک زنان در شهر من هیبات!
شده عمری که خشکیده - شده عمری که خشکیده!
و این آتش که باغ و راغ من در آن همی سوزد،
ز آبی غیر اشک مادران هرگز نمی میرد.
تو اشکی با صفای مادرانه ارمغانم کن؛
همین یک چیز و دیگر هیچ،

من نا آشنا با عید و با نوروز،

شب عید ترا خواهر مبارکباد می گویم.

بر منگم ۱۹۹۳/۳/۲۱ میلادی

م. ا. نگارگر